گپ دیگران

سخنان محمدجعفر یاحقی درباره مسئله صدور مجوز کتاب محمدرضا شفیعی کدکنی، استاد بلندآوازه ادب فارسی

جای تعجب دارد!

موضوع صدور مجوز انتشار برای کتاب شعر محمدرضا شفیعی‌کدکنی در روزهای گذشته بسیار خبرساز شد. موضوع از آنجا آغاز شد که مدیرکل دفتر توسعه کتاب و کتاب خوانی وزارت ارشاد در اظهارنظری عجیب به ایسنا گفت: «...کتاب دارد خوانده می‌شود. به چند نفر از اهالی شعر نیز کتاب را داده‌ایم تا بخوانند و نظرشان را بگویند [تا] ان شاءا... درباره کتاب تصمیم‌گیری شود.» این حرف‌ها از یک سو به دلیل روش نامتداول بررسی کتاب، واکنش‌های افکار عمومی را به دنبال داشت و از سوی دیگر، از این جهت که با کتاب استادی عالی‌جاه -و به باور بسیاری‌ها از بعضی جهات «یگانه»- مانند شفیعی‌کدکنی چنین رفتاری شده است. «اعتماد» دراین‌باره با محمدجعفر یاحقی، پژوهشگر و استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، گفت‌وگو کرده است که بخشی از آن در ادامه می‌آید.

حتما می‌دانید که به تازگی مدیرکل دفتر توسعه کتاب و کتاب‌خوانی وزارت ارشاد [...] از در دست بررسی بودن کتاب حرف زده و گفته است کتاب را داده‌اند چند نفر بخوانند و درباره آن نظر بدهند تا بعد برای آن تصمیم گیری شود. این اتفاق برای هر کسی نیفتاده؛ برای محمدرضا شفیعی کدکنی افتاده است. پیش از هر چیز می‌خواهیم روایت شما را درباره آقای شفیعی و اهمیت علمی و ادبی ایشان بدانیم.

[...]دکترشفیعی‌کدکنی شخصیتی ممتاز است در افق زبان فارسی. نه تنها در ایران بلکه در همه دنیا هرجا سخن از زبان فارسی باشد، سخن از ادبیات باشد، نام ایشان هم بر سر زبان هاست. بدون تردید ایشان از جنبه‌هایی بی‌رقیب هستند.

مرادتان از آن جنبه‌ها تسلط بی‌بدیل ایشان به گنجینه ادب کلاسیک فارسی و آشنایی با متون کهن است؟

بله، این هم هست. در زمانه ما دراین زمینه هیچ‌کس هم‌تراز و هم‌پایه ایشان نیست؛ چه در تحقیقات ادبی، چه در شناخت متون و روشن‌کردن زوایای تاریک ادبیات و چه در دریافت و نقد و تحلیل و به روزکردن ارزش‌های نهفته در ادبیات. ایشان با وسعت دانشی که دارند، به حوزه‌های مختلفی مسلط هستند. تسلط ایشان به عربیت و دانش‌های حوزوی مثال زدنی است. این تسلط تا حدی است که باید بگویم دکتر شفیعی‌کدکنی دراین زمینه مجتهد هستند. [...]

باتوجه به اینکه ایشان کمتر اهل حرف زدن به معنای شفاهی کلمه هستند، دانشی را که توصیف کردید، کجاها بیشتر می‌توان سراغ گرفت [...]؟

بله، نگاه دکترشفیعی‌کدکنی به متون ادبی ما نگاهی منحصربه فرد است؛ نگاهی فراتر از معمول، نگاهی برآمده از شخصیت ذوفنون یک دانشمند معاصر. [...] از یاد نبریم که آقای دکترشفیعی‌کدکنی سال‌ها درکسوت روحانیت در مدرسه‌های علمیه درس خوانده، زوایای کار را بررسی کرده و معرفتی اندوخته است که کمتر کسی می‌تواند از آن اندوخته‌ها برخوردار باشد. [...] ایشان ترکیب بی‌بدیلی از دانش عربیت و علوم اسلامی و ادبیات فارسی هستند و هرکدام از این زمینه‌ها را در سطحی قابل اعتنا فراگرفته‌اند. [...] تأثیر این ویژگی‌ها شاید بیش از هر جای دیگری در فضای آکادمیک ما مشهود است. [...]

نهاد دانشگاه در ایران و البته بسیاری دیگر از نقاط دنیا و حتی پژوهشگران خارج از حیطه آکادمی را.

بله، دکترشفیعی‌کدکنی با آثارش ازجمله تصحیحات و تألیفات و شرح‌هایی که بر متون مختلف نوشته، دنیایی را متوجه خودش کرده است. [...]

[...] چرا صدور مجوز برای کتاب کسی مانند ایشان هم به موانعی برمی‌خورد و محل مناقشه می‌شود [...]؟

[...] شنیدم، گفته‌اند این کتاب را بررسی می‌کنیم یا داده‌ایم «چند نفر از اهالی شعر» بخوانند و نظر بدهند! جای تعجب دارد! [...] شاعر معمولا مسائل روزگار خود را بازتاب می‌دهد و نباید انتظار داشت که اگر نارسایی یا کاستی می‌بیند، یادآوری نکند. شاعر وجدان روزگار خود است و باید نارسایی‌ها را ببیند و یادآوری کند. اصلاح جامعه به همین یادآوری‌ها و انتقادهای خیرخواهانه بسته است. وقتی چنین وضعیتی درباره صدور مجوز کتاب کسی مانند شفیعی‌کدکنی پیش می‌آید، به طبع برای آدم‌های دیگر که مقبولیت همگانی کمتری دارند، بیشتر از ایشان پیش خواهد آمد.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و ویراستار

ناویراسته ✗

پرواز استانبول به مشهد هواپیمایی "ایران ایر" و "ترکیش" و پرواز قطر و بغداد به مشهد به دلیل کاهش دید افقی برای فرود به فرودگاه امام(ره) تهران تغییر مسیر دادند.

ویراسته ✓

پرواز استانبول به مشهد هواپیمایی «ایران ایر» و «ترکیش» و پرواز قطر و بغداد به مشهد به دلیل کاهش دید افقی برای فرود به فرودگاه امام(ره) تهران تغییر مسیر دادند.

نکته

در متن‌های فارسی باید نشانه‌های نگارشی فارسی را به کار ببریم. به‌جای "" از «» که گیومه فارسی است، استفاده کنیم.

#زین_قند_پارسی

در دومین نشست «هزارویک شب رمان» در دانشگاه فردوسی مشهد، «وداع با اسلحه» نقد و بررسی شد

همینگوی هیچ‌گاه با اسلحه وداع نکرد

تصویری از همینگوی در کنار پسرش

رادمنش

گزارش خبری

«وداع با اسلحه» دومین رمان ارنست همینگوی، اثری بود که جایگاه او را به عنوان نویسنده تثبیت کرد. سی ساله بود و هنوز جوان که این رمان منتشر شد و تکانی به فضای ادبی بین دو جنگ جهانی داد. این اثر به زبان‌های بسیاری ازجمله به فارسی ترجمه شده است و پس از ۹۳سال هنوز خوانده می‌شود، ازجمله در ایران.

«هزارویک شب رمان» عنوان جلسه‌ای است که به همت دکتر مهدی زرقانی، استاد زبان و ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، پا گرفته است.

دکتر احمد آفتابی نیز دبیری این سلسله نشست‌ها را به عهده دارد. «وداع با اسلحه» دومین رمانی است که در این برنامه ماهانه نقد و بررسی می‌شود. «گتسبی بزرگ» نخستین رمانی بود که در این برنامه نقد و بررسی شد. علاوه بر دکتر زرقانی، دکتر علی خزاعی‌فر، دکتر سمیرا بامشکی و دکتر مهدی کرمانی از دیگر سخنرانان این برنامه بودند که از زوایای مختلف به این اثر و ترجمه آن در ایران پرداختند. آنچه در ادامه می‌آید، بخش‌هایی از سخنان آنان است.

ترجمه «وداع با اسلحه»، نقطه عطفی در تاریخ ترجمه ایران بود

دکتر علی خزاعی‌فر، سردبیر فصلنامه مترجم

ترجمه «وداع با اسلحه» در تاریخ ترجمه ایران بسیار مهم است و نقطه عطف به حساب می‌آید. طوری که شما می‌توانید تاریخ ترجمه ادبی در ایران را به دو قسمت تقسیم کنید؛ قبل از «وداع با اسلحه» و بعد از آن. این ترجمه از چند جهت مهم است. با ترجمه این اثر اولین بار است که مترجمان ایرانی به سبک نویسنده اعتنا و سعی می‌کنند نوشته‌شان را براساس سبک نویسنده تنظیم کنند، نه سبک خودشان. تقریبا اولین بار است که در این ترجمه از زبان محاوره یا گفتار یا اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم، از زبان شکسته برای ثبت گفت‌وگوها استفاده می‌شود.

ما تا پیش از ترجمه همینگوی، بیشتر، ادبیات اروپایی و ادبیات کلاسیک ترجمه می‌کردیم. ادبیات اروپایی کلاسیکی که ما قبلش ترجمه می‌کردیم هم دارای سبک بودند، ولی مترجمان زیاد به سبک آن‌ها دقت نمی‌کردند و به سبک خودشان ترجمه می‌کردند. گفت‌وگوها را هم به زبان رسمی و نوشتاری درمی‌آوردند نه به زبان گفتاری. این شیوه ترجمه را هم خواننده‌ها پذیرفته بودند. چون اولا آثار کلاسیک بود، ثانیا آن زبان با آن فضای کلاسیک هم خوانی داشت. ولی همینگوی با بقیه نویسنده‌ها فرق داشت؛ نخست اینکه معاصر بود، یعنی اولین کار همینگوی را در سال ۱۳۲۷ و زمانی که حتی جایزه نوبل هم نگرفته بود- او سال ۱۳۳۳ نوبل گرفت- به فارسی برگرداندیم. دوم اینکه همینگوی به سبکی می‌نوشت که دیگر نمی‌شد آن را نادیده گرفت. برخی می‌گفتند همینگوی نان سبکش را می‌خورد. بنابراین مترجمان ما هم نمی‌توانستند نسبت به این سبک بی‌اعتنا بمانند. سبک همینگوی در تضاد بسیار آگاهانه و آشکار با سبک نویسندگان قبل از خودش بود. به صورت خلاصه، ویژگی‌های سبکش این است: کلمات ساده، ساختار جملات ساده، نثر- در ظاهر- بسیار ساده و دور از ابهام و در نهایت ایجاز، گفت‌وگوهای کاملا روزمره و محاوره‌ای و از همه مهم‌تر پرهیز از صفات و قیودی که بیانگر احساس نویسنده است. او چون سابقه ژورنالیستی داشت، سعی می‌کرد در قالب یک ژورنالیست صحنه‌ها را فارغ از احساسات خودش توصیف کند. این البته ظاهر سبک همینگوی است. اگر مقداری دقیق‌تر شوید، متوجه می‌شوید پشت این ظاهر که در واقع مانند نوک کوه یخ است، عمقی نهفته که شهرتش بیشتر به خاطر آن است. اگر غیر از این بود، تقلیدش ساده می‌بود. آنچه کار همینگوی را از نظر سبک متمایز می‌کند، این است که وقتی کلمات را انتخاب می‌کند و کنار کلمات دیگر می‌نشاند، به ظاهر ساده است، اما در واقع ریتمی را دنبال می‌کند و همان ریتم است که خیلی اهمیت پیدا می‌کند. ضمن اینکه خیلی سعی می‌کند گفت‌وگوها را آن طور که افراد در عالم واقع به زبان می‌آورند، ثبت کند.

اتفاقا اولین باری که در ایران همینگوی را ترجمه کردیم، مترجم ما چشمش را روی سبک همینگوی کاملا بست و او را مانند هر نویسنده دیگری ترجمه کرد. شجاع‌الدین شفا در سال ۱۳۲۷ اولین بار داستانی از همینگوی (یعنی «برف‌های کلیمانجارو») را با عنوانی دیگر ترجمه کرد. خود مترجم هم در مقدمه‌ای که بر این اثر نوشته، به سبک همینگوی اشاره کرده است و می‌گوید: «این داستان را می‌توان نماینده طرز جدید داستان نویسی در آمریکا دانست که به‌کلی با سبک داستان نویسی گذشته اروپایی که نمونه‌های آن در شماره‌های گذشته نقل شده است، فرق دارد و از روی آن به خوبی روش رئالیستِ خشن، تلخ و قویِ همینگوی و سایر نویسندگان مکتب جدید آمریکا معلوم می‌شود.» با اینکه اشاره هم می‌کند، باز این داستان را به سبک رومانتیک ترجمه می‌کند. یعنی تمام همینگوی بودن را از این اثر می‌گیرد.

ابراهیم گلستان در همان سال‌ها نقدی بر این ترجمه نوشته است و در آن می‌گوید: «قصه اولی را که از همینگوی به زبان فارسی خواندم، آقای خیلی محترمی که پدر مملکت را هم درآورد، ترجمه کرده بود. اما اصلا همینگوی نبود. این آقا قصه همینگوی، آن هم چه قصه‌ای، «برف‌های کلیمانجارو» را طوری ترجمه کرده بود که اگر همینگوی آن را خوانده بود، خیلی زودتر خودش را می‌کشت.» پس اولین کسی که توجه ما را به سبک همینگوی جلب کرد که بود؛ ابراهیم گلستان.

نجف دریابندری کتاب «وداع با اسلحه» را از گلستان می‌گیرد و در مدت هشت ماه آن را ترجمه می‌کند. یکی دو ماه بعد از چاپ کتاب او را به زندان می‌برند و چهار سال در زندان می‌ماند. وقتی آزاد می‌شود، آن قدر عاشق این ترجمه بوده است که می‌گویند پس از آن نویسندگی را کنار می‌گذارد و خودش را وقف ترجمه می‌کند.

آیا وداع با اسلحه ممکن است؟

دکتر سمیرا بامشکی، استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

صحبت خودم درباره این رمان را با این پرسش بنیادین آغاز می‌کنم که آیا وداع با اسلحه امکان پذیر است؟ یا آیا وداع با اسلحه مانع وداع با دردها و رنج‌های «بودن» است؟ پاسخ هر دو پرسش از نظر من از سمت همینگوی این است که خیر، هرگز. به نظرم نظرگاه همینگوی در این رمان همین اجتناب ناپذیری این نوع وداع است. پی رنگ داستان بسیار ساده است. سرباز مجروحی در جنگ، عاشق پرستارش می‌شود و با فرازوفرودی تصمیم می‌گیرند از جنگ و خون‌ریزی به دور باشند و در منطقه امنی با خوشبختی زندگی کنند. نقطه کانونی اثر، نوع پایان‌بندی و فرجام روایت است و انتخابی که همینگوی در مرگ دختر پرستار دارد. بینش نویسنده این است که اگر ما دست از سر مرگ برداریم، آیا مرگ هم دست از سر ما بر خواهد داشت؟

فردریک هنری، راوی اثر و شخصیت اصلی، می‌خواهد از جنگ جهانی اول فرار کند، اما فرجام مرگ برای دختر پرستار انگلیسی نقطه اوج دیدگاهی است که به نظرم در قصه می‌خواهد انتقال بدهد.

زیبایی نظرگاه همینگوی این است که می‌گوید تو باید واقعیت را بپذیری. بحث جدال انسان با طبیعت در دیگر آثار همینگوی هم هست؛ اینکه آیا انسان بر طبیعت غالب می‌شود یا برعکس یا هردو برنده هستند یا هیچ‌کدام. در «پیرمرد و دریا» هم این سؤال به خوبی مطرح می‌شود که در پایان پیرمرد توانسته است بر طبیعت پیروز شود که آن نیزه ماهی بزرگ را با آن مشقت شکار می‌کند یا طبیعت است که او را به سخره می‌گیرد و اوست که برنده می‌شود. چون در نهایت از نیزه ماهی فقط یک اسکلت به ساحل می‌رسد. این مرگ اندیشی و گریز و ناگزیری مرگ در رمان «این ناقوس مرگ کیست» و داستان «برف‌های کلیمانجارو» یا داستان کوتاه «قاتلان» هم دیده می‌شود. گویی همینگوی می‌خواهد بگوید انسان باید در این مسافرخانه دنیا در انتظار مرگ بنشیند، حالا این انتظار را چگونه به سرکند، پرسش دیگری است.

آثار همینگوی از منظر جامعه شناسی هم قدرت قابل توجهی دارند

دکتر مهدی کرمانی، استادیار گروه آموزشی علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد

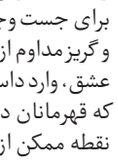

با خواندن «وداع با اسلحه» به نظرم رسید اگر قرار بود این رمان امروز نوشته شود، یک اثر فاخر بر بستر توئیتر بود، یعنی جایی که شما پرهیز می‌کنی از به‌کاربردن واژگان نالازم و آنچه را مقصودت است، کوتاه و زلال می‌گویی. شگفت‌انگیز است که نویسنده‌ای حدود صد سال قبل در نوشتن، چنین دیدگاهی داشته است.

این رمان بین ناقدان به عنوان اثری در مذمت جنگ و مرگ شناخته می‌شود، اما به نظرم اتفاقا اثری در بیان فضیلت جنگ و مرگ است؛ یعنی چیزهایی که به عنوان اصلی‌ترین تجربه در مجموع تجارب کلان اجتماعی انسان‌ها به جریان زندگی فرصت معنایابی یا نزدیک شدن به معنا را می‌دهد.

از حیث روش شناسی، کاری که همینگوی با مرگ در این رمان می‌کند، نزدیک است به رویکردی که در حوزه مطالعات جامعه شناسی به عنوان رویکرد پدیداری شناخته می‌شود؛ اینکه ما چطور می‌توانیم با یک تجربه در بلافصل‌ترین شکل ممکن، با کنارزدن همه پیش‌فرض‌ها، دیدگاه‌ها و معرفت‌هایی که بر آن پدیده سایه انداخته است، روبه‌رو شویم و بی‌واسطه به آن نگاه کنیم، درکش کنیم و از آن معنا دریافت کنیم. در این رمان شما دائم رویارویی با مرگ را در نزدیک‌ترین حالت به راوی می‌بینید. نویسنده، پرشمار حالاتی را که می‌شود با مرگ روبه‌رو شد، به ما عرضه می‌کند تا به ما نشان دهد چقدر تجربه مرگ در پیشبرد معنا در زندگی بشری تأثیر دارد. همینگوی برای اینکه بتواند این رویارویی پدیداری را به اوج برساند، هوشمندانه دو چیزی را که دستاویزهای آدمی هستند برای جست‌وجوی معنا در زندگی و گریز مداوم از مرگ، یعنی زایش و عشق، وارد داستان می‌کند و جایی که قهرمانان داستان در دورترین نقطه ممکن از جنگ قرار دارند، هردو این‌ها به فنا می‌روند.

با مطالعه آثار دیگر همینگوی نیز می‌بینیم که هستی در تقابل با نیستی موضوعیت و موجودیت پیدا می‌کند و در میان نویسندگان، همینگوی در آوردن این نگاه به زندگی در حوزه ادبیات موفق بوده است و از این جهت از منظر جامعه شناسی هم آثارش قوت و قدرت قابل توجهی دارد.

کلاس درس برای رمان‌نویسان ایرانی

دکتر مهدی زرقانی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

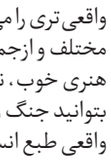

برای من این جالب بود که گویا همینگوی هیچ‌گاه با اسلحه وداع نکرد. کسی که «وداع با اسلحه» را می‌نویسد، عاقبت با اسلحه با زندگی‌اش وداع می‌کند. به نظرم زخم دیده از جنگ نمی‌تواند با اسلحه وداع کند. برای همینگوی که این طور بود. گویا زخم جنگ نه تنها بر بدنش که بر روحش هم نقش بسته است. صفحه‌ای از کتاب را می‌خوانم تا ببینیم نویسنده چه نگاهی به جنگ داشته است: «پاسینی گفت: سرکار، می‌بینم که می‌ذارین ما حرف بزنیم. پس گوش کنین. هیچ چیزی به بدی جنگ نیست. ما که توی آمبولانس هستیم، اصلا حتی نمی‌تونیم بفهمیم که جنگ چقدر بده. مردم وقتی می‌فهمن جنگ چقدر بده، دیگه نمی‌تونن جلوش رو بگیرن، چون دیوونه می‌شن. بعضی‌ها هم هستن که هرگز نمی‌فهمن. بعضی‌ها هم هستن که از افسراشون می‌ترسن. با همین‌ها جنگ راه می‌ندازن.»

در این داستان اتفاق دیگری هم می‌افتد و آن پیوند دو نیمه انسان است که در ادبیات کلاسیک از هم جدا افتاده‌اند. در ادبیات کلاسیک ما یا شما باید حافظ و عاشقانه پرداز باشی یا فردوسی و حماسه پرداز. گویا جمع این‌ها با هم به سختی امکان دارد. این رمان به طرز غریبی این دو ساحت غنایی و حماسی را با هم تلفیق می‌کند؛ هم در سطح روایت و هم در خود شخصیت اصلی. در این اثر روایت جنگ و روایت عاشقانه در یک خط روایی جلو می‌روند. یعنی شما در دل یک صحنه هم تجربه عاشقی و هم تجربه جنگ را مشاهده می‌کنید. دوم اینکه یک شخصیت است که هم عاشقی می‌کند و هم می‌جنگد. در نتیجه شما انسان واقعی‌تری را می‌بینید. نئوکلاسیک‌ها درباره ژانرهای مختلف و ازجمله رمان کدی می‌دهند و می‌گویند اثر هنری خوب، نمایش واقعی طبع انسان است. اینکه بتوانید جنگ و عشق را با هم پیش ببرید، به نمایش واقعی طبع انسان خیلی نزدیک‌تر است.

تنوع شخصیت‌ها در این رمان فوق‌العاده است و من حیرت می‌کنم از ایجاز در کار این نویسنده. در این متن تنوع صداها، جهان‌بینی‌ها و آدم‌ها را دیدم و این چیزی است که رمان ایرانی کم دارد. در بسیاری از رمان‌های ایرانی صدای مؤلف سوار شخصیت‌ها می‌شود، اما در این داستان این طور نیست، هیچ‌کس شبیه هیچ‌کس نیست. دیالوگ هم از نقاط قوت این رمان است. با دیالوگ شخصیت‌پردازی می‌کند، داستان را جلو می‌برد، زمینه عاطفی را نشان می‌دهد و... که باز خودش می‌تواند برای نویسندگان ما درس باشد.

شنبه‌ها با شاهنامه فردوسی ۶

دکتر یوسف بیدا
شاعر و پژوهشگر

نگارا بهار اکجا رفته‌ای؟
که آرایش باغ بنهفته‌ای
همی مهرگان بوید از باد تو
به جام میی نو کنم یاد تو
چو رنگت شود سبز بستایمت
چو دیهیم هرمزبیارایمت
که امروز تیزاست بازار من
نبینی پس از مرگ آثار من

حکیم توس سراینده حماسه ملی ایران است و شاید چنین مشهور باشد که حماسه سرایان اهل سرودن شعرهای عاشقانه نیستند، اما فردوسی در کنار ده‌ها هزار بیت رزمی خویش، بیت‌های زیبای بزمی و عاشقانه نیز کم نسروده است؛ چه آنجا که در سیر روایت داستان‌های حماسی به ماجراهای عاشقانه پهلوانان مانند داستان «زال و رودابه» و «رستم و تهمینه» می‌رسد و سخنان عاشقانه‌ای بر زبان زال یا رودابه یا تهمینه جاری می‌سازد و چه آنجا که خود یکی دو بار در ابتدای داستان‌ها از زبان خویش سخنی عاشقانه می‌گوید، مانند خطبه داستان «هرمزد نوشین روان» که بیت‌های ابتدای این یادداشت برگرفته از آن است.

فردوسی در این بیت‌ها می‌گوید: ای نگار و بهار من کجا رفته‌ای که زیبایی باغ نیز با تو رفته است، زیرا وقتی که در باغ می‌خرامیدی همچون نسیم بهاری بودی و اکنون که نیستی بهار نیز از باغ رفته است و من در این باغ خزان‌زده با جام شرابی یاد تو را زنده نگه می‌دارم و آن‌گاه که یادت در دل من سبز و زنده می‌شود، تو را می‌ستایم چنان‌که با شعر خویش دوران پادشاهی هرمز را می‌سرایم، زیرا امروز است که زنده‌ام و بازار شاعری من گرم است، اما وقتی بمیرم دیگر شعری از من نخواهی شنید.

«نگار» یعنی معشوق زیبا و «بهار» نیز استعاره از همان است، «آرایش» یعنی زیبایی، «مهرگان» جشن باستانی مردم ایران در ابتدای پاییز است اما اینجا به معنای کلی پاییز آمده است، «دیهیم» یعنی تاج پادشاهی اما اینجا به معنای دوران پادشاهی است، «تیز» اینجا یعنی پررونق و «آثار» نیز به معنای شعر و شاعری است.

گویا فردوسی همسر خویش را در جوانی از دست داده و شاید این بیت‌ها را در فراق او سروده است؛ همان طور که در ابتدای شاهنامه نیز چنین سروده بود: «ایا آنکه تو آفتابی همی / چه بودت که بر من نتابی همی؟» تعداد این‌گونه بیت‌ها و بیت‌های دیگری که فردوسی در سوگ فرزندش یا درباره وضعیت زندگی خویش یا گذر عمرش در ابتدای برخی داستان‌ها سروده است، در قیاس با تعداد بیت‌های کل شاهنامه بسیار کم است، اما اهمیت آن‌ها هرگز کم نیست، زیرا می‌توان از همین بیت‌های اندک به حقایقی درباره زندگی حکیم توس دست یافت؛ حقایقی که در جای دیگر پیدا نخواهند شد.